

دکتر وحید مرزا

ابن خلدون و فلسفه تاریخ او

۱۴۳۲ - ۴۰۶

در حوالی قرن چارده میلادی مدنیت اسلام در شرق و همچنان در غرب پرو بزوال گذاشت بطوریکه اسپانیه که آخرین و از بعضی لحاظ بزرگترین، مرکز کلتور اسلام بود در آنوقت بهتر از افریقا نبود. عکس العمل واضحی مقابل فلسفه و بعضی علوم دیگر موجود شده بود و غالب مردم بار دیگر تحت نفوذ اشخاص مذهبی متعصب خشک و تنگ نظر در آمدند موفقیت اروپائی هائز اسپانیه به فساد و خرابی مدنیت اسلام بیشتر کمک کرد اما درین گیر و دار دانشمندان بزرگی در غرب برخاست که می توانیم او را پهلوی مفکرین و دانشمندان برجسته دوره های قبل جادهیم. حتی از بعضی لحاظ این شخص در قسمتی از تحقیقات علمی پیشقدم بود. بزرگترین فیلسوف اسپانیه ابن الرشد (۱) (۵۲۰-۵۹۰ هـ) بدون آنکه از خوردن گریه با طرفنداری بین مسلمانها بگذارد در گذشته بود و اکثر نوشته های او بشکل اصلی ازین رفته تنها نسخه لا تینی آن باقی مانده بود. فلسفه نظری، درین وقت، در دنیای اسلام شهرت خود را از دست داده بود و حتی ابن خلدون با آنهمه بزرگی، قهرمان این نوع فلسفه نشد. ابن خلدون بدون شبهه متفکر بزرگی است، هر چند افکار او زوی جنبه های عملی علم تمرکز یافته. خانواده ابن خلدون از سیویل اسپانیه بود که در طنجه مقیم شدند. ابن خلدون در همینجا بسال ۱۳۳۲ بدنیا آمد. علوم فلسفی را نزد یکی از دانشمندانی که در شرق آمده بود آموخت. او حیات پر مشغولیتی داشت و غالباً بحیث مامور دولت یا سیاح از یک جا بجای دیگر میرفت. و نیز نزد چند تن از امرای اسلام

(۱) ابوالولید محمد ابن احمد ابن رشد (او بروس) بسال ۱۱۲۶ در قرطبه در خانواده معتبری بدنیا آمد و بسال ۱۱۶۹ - ۷۰ قاضی سیویل شد و بعد از دو سال در قرطبه همین سمت را داشت بسال ۱۱۸۲ ابو یعقوب یوسف او را بمراکش خواست و عوض ابن طفیل طبیب دربار مقرر کرد پس ابو یعقوب منصور بر او مشتبّه شد او را بسال ۱۱۹۴ تبعید کرد اما بعد از دو سال دوباره او را طلب نموده دیری نگذشت که در آنجا در ۱۰ دسمبر ۱۱۹۸ درگذشت (مترجم).

اسلام بحیث دبیر کار کرد. (۱) به عده ای از دربارها سمت سفارت داشت منجمه دربار تبر (۲) سیویل و تیمور لنگ در سمرقند. ابن خلدون به ۷۴۹ سالگی بسال ۱۴۰۶ در قاهره در گذشت.

در دوران سفر دور و درازش موقعیتهای بزرگی برای مطالعه مردمان و جوامع مختلف بدستش افتاد. و همین تجارب باعث شد که فکر او بیشتر در مسائل عملی وارد شود او منطق را مطالعه کرد اما گمان نمی کرد منطق او را به علم اشیائی که بیرون این جهان محسوس قرار دارد برساند. او عقیده مند بود که علم این اشیا را نمی توان از راه فلسفه تحصیل کرد بلکه تنها بوسیله وحی، الهام و اشراق می توان باین علم رسید، معینا ابن خلدون عقیده داشت که افسوس که علم می تواند تا اندازه ای ما را به تحصیل این علم کمک کند. به عبارت دیگر او ساحه فلسفه نظری را محدود می دانست و عقیده داشت که برای تحصیل علم بر مشاهدات و تجارب تحصیل خود باید اتکا کنیم.

حوادث در این جهان معلول علتی است و رابطه و علاقه بسیار نزدیک بین علت و معلول موجود میباشد بطوریکه علل هر کجا و هر وقت بهم برسد نتیجه مشابهی بار می آرد. روی همین فرضیه فلسفه تاریخ خود را اساس گذاشت. او تاریخ را علم می دانست زیرا به نظر او علل حوادث تاریخی را می توان از راه علمی تحقیق کرد. وظیفه مؤرخ است که نتیجه بعضی از علل را که در زمان خودش واقع شده مطالعه کند و راجع به روابط بین آن علت ها و نتایج آنها به نتیجه قاطعی برسد. ازین راه حوادث تاریخ گذشته را می توانیم مطالعه کنیم و از راه مقایسه آنها با تجارب خود می توانیم راجع به رد یا قبول آنها اظهار نظر نمائیم. بعضی از مورخین، مثلا، هرگاه

(۱) هنوز بیست ساله بود که او را ابواسحق بخدمت خود در آورد بعد از آن به مراکش رفت و بخدمت سلطان ابو عنان فایق درآمد.

(۲) پدر وی پادشاه مستبد (۱۳۵۰-۱۳۶۹) است در این وقت ابن خلدون بخدمت سلطان غرناطه محمد پنجم بود دو سال بعد مورد حسادت الخطیب واقع شد و به المغرب باز گشت اینجا عهده های بزرگ اداری نصیب او شد. بالاخره در قلعه ابن صباح مقیم شد و در آنجا بتالیف تاریخ بزرگش پرداخت. بسال ۱۳۸۲ به قصد مسکه حرکت کرد اما در قاهره از عزمش بازگشت و در جامعه از هر قاهره مشغول تعلیم شد. دو سال بعد ظاهر یرقوق او را قاضی قاهره مقرر کرد. بسال ۱۴۰۱ به معیت جانشین یرقوق ناصر هنگام حمله بر علیه تیمور لنگ به دمشق رفت.

علتی را بگویند که معلولی بار می آرد و آن علت مطابق تجربه ما نتواند آن معلول را تولید کند ما باید علت را رد کنیم و سعی نمائیم که علت حقیقی ای را که با تجارب ما مر میخورد بیابیم. از بن جاست که می توانیم بگوئیم مورخین می توانند از وقایع آینده پیشگوئی کنند زیرا وقتی ببینند علمی بهم برسد می توانند بگویند چه وقایعی بار خواهد آمد.

این راه حقیقه راه جدیدی برای مطالعه تاریخ بود و هر چند نمی توان گفت ابن خلدون در استنتاج خود دچار اشتباه نشده اما می توان باور کرد که او را براسستی پدر تاریخ و افکار سیاسی جدید خوانده اند. اثر او در تاریخ باقواعدی که خود برای تاریخ درست کرده راست نمی آید. اما او حقیقتاً حدت نظر انتقادی بزرگی در حقایق تاریخ، نسبت به منقد مین خود در شرق یا غرب، نشان داده.

تمهید او به کتاب العبر که بنام المقدمه مشهور است واقعا اثر خوبی است و راجع به توسعه علوم مختلف اسلامی معلومات مفیدی دارد و نیز فلسفه تاریخ او را با عقاید آسیائی او برای مانعریف می کند این خلدون مسلمان واقعی بوده و در فلسفه زندگی خود اساسات ساده و مستقیم دین اسلام را بر افکار فلسفی ترجیح میدهد. اما عقاید سیاسی او نه تنها تحت تاثیر اسلام قرار گرفته بلکه افکار یونانی-افلاطون و فیثاغور و دیگران - نیز در آن تاثیر کرده.

در قسمت اول مقدمه سعی کرده است اصول جدید تحقیق تاریخ خود را به کمک حوادث مشهور تاریخ اسلام بیان کند. ضمناً باید بخاطر داشته باشیم که تجارب و مشاهدات ابن خلدون بیشتر به وقایع اسیائی و اسیاقه که به شمال آفریقا و اسپانیه اتفاق افتاده و بنا بر آن استنتاج های او نمی توانیم در مورد ممالک دیگر که محیط جغرافیائی و اوضاع اجتماعی دیگر دارند راست بیاید او تاریخ سعود و زوال جوامع مختلف اسلامی را مطالعه کرد و نظر پاتری را جمع به و قاضی که در بعضی از ممالک روی داد قائم نمود. ابن خلدون صریحاً می گوید که روره زندگانی يك ملت را می توانیم به سه مرحله مختلف و ممتاز تقسیم کنیم.

(۱) مرحله بدوی: درین مرحله مردم اصلاً دولت تشکیل نداده و بنا بر آن بایک دیگر دائماً جنگ میکنند.

(۲) مرحله قبیلوی: درین دوره مردم برای خود فرمانروائی انتخاب می نمایند و از او اطاعت می کنند. او برای آنها قوانین وضع می نماید و نظم را بین آنها برقرار می کند.

(۳) مرحله مدنی: درین مرحله مردم در شهرها زندگی می کنند و با علوم و فنون مختلف آشنا می شوند .

ابن خلدون می گوید وقتی نیز باین مرحله رسید قدرت اصلی خود را از دست میدهد و به فساد اخلاق گرفتار میشود این وضع به نسبت تجمع ثروت در شهرها رخ میدهد . و آن بنا بر توسعه علوم و صنایع مختلف و تقسیم غیر عادلانته ثروت انبار شده می باشد . تقسیم غیر عادلانه ثروت باعث ایجاد طبقات مختلف اجتماع میگردد . ثروتمندان اشخاص تهی دست را برای راحت خود استخدا م میکنند . بالنتیجه اشخاص ثروتمند ضعیف میشوند و غربا بکارهای خود بی علاقه میگرددند . پس اتحاد قبایل و اخوت قبیلوی آنها که ابن خلدون آن را عصیة مینامد از زمین میرود و جای آن را نفاق میگیرد . نتیجه نهائی این اوضاع این است که ملت وحشی تر اما زورمند تری بر این قبیله حمله میکند و حدود آن را بدست می آرد . پس در دوره سه نسل یا ۶۰ سال يك ملت به اوج ترقی میرسد و روبرو میگذارد دوره زوال مربوط به او ضاعی است که در ممالک مجاور حاکم میباشد . مطابق آن اوضاع این دوره ممکن است زود بگذرد یا دیر بماند .

جای شبهه نیست که گفته ابن خلدون مبنی بر حقایق چندی است که میتوان با منته بسیاری از تاریخ ممالک دیگر و مخصوصاً تاریخ اسلام که مشاهده است ، این خلدون بر آن قرار دارد ، آن را تأیید کرد اینهم مسلم است که دوره ایراکه ابن خلدون برای عروج و زوال مدنیت ها ذکر میکنند نمی توان محقق دانست . تاریخ را که ابن خلدون ذکر می کند تاریخی است تخمینی برای ظهور يك ملت و عبور آن از محل بدوی و قبیلوی و وصول آن به معراج مدنیت .

از این راه ابن خلدون محققاً طرز مطالعه تاریخ را تغییر داده است هر چند خود نتوانست فرضیه های خود را کاربند اما وی توقع داشت متعاقبین او آنرا دنبال نموده کمال نمایند . آرزوی ابن خلدون بر آورده شد اما نه بوسیله هم کیشان او با علمای شرق . این آرزو را علمای غرب تعقیب کردند و حتماً در مطالعات تاریخی خود از مشاهدات سالم او استفاده نمودند . و همین مشاهدات او است که باعث شهرت او در غرب گردیده و به مقدمه او بین آثار عقاید سیاسی مقام ارجمندی داده . مترجم : میر حسین شاه